

کامالا و غزه: فقط حرف، عمل صفر

اعتراضات هفته‌ای که گذشت شامل هزاران نفر از معترضان ضدجنگی بود که به خیابان‌های اطراف ورزشگاه یونایتد سنتر، محل برگزاری کنوانسیون ملی حزب دموکرات آمدند. حالا این سوال مهم پیش روی هریس و والز قرار گرفته: آیا آنها می‌توانند شکاف عمیقی که بین معترضان و حزب دموکرات بر سر مسئله جنگ اسرائیل در فلسطین به وجود آمده را از بین ببرند؟ احتمالاً نه.

هریس در سخنرانی خود در پنجشنبه شب که رسماً نامزدی حزب دموکرات را پذیرفت در مورد پایان دادن به جنگ غزه قاطعانه به نظر می‌رسید. او گفت: «در باره جنگ در غزه، رئیس جمهور بایدن و من داریم ساعت‌ها تلاش می‌کنیم، چون الان زمان رسیدن به یک توافق برای آزادی گروگان‌ها و توافق آتش‌بس است. بگذارید شفاف بگویم: من همیشه از حق اسرائیل برای دفاع از خود حمایت می‌کنم و همیشه تضمین می‌کنم که اسرائیل توانایی دفاع از خود را داشته باشد. هم‌زمان آنچه در ۱۰ ماه گذشته در غزه اتفاق افتاد انقدر مرگبار است که جان بی‌گناهان بسیاری از دست رفته است و مردم مستأصل و گرسنه برای حفظ امنیت خود بارها و بارها مجبور به فرارند. حجم رنج آنها دلخراش است. بایدن و من تلاش می‌کنیم تا این جنگ تمام شود، اسرائیل امن شود، گروگان‌ها آزاد شوند و رنج غزه پایان یابد و مردم فلسطین از حق کرامت انسانی، امنیت، آزادی و خودمختاری برخوردار شوند.»

اما آیا کلمات از اعمال مهم‌ترند و آیا این جملات محدود در این هفته برای دموکرات‌هایی که واقعاً می‌خواهند جنگ غزه پایان یابد و یا حداقل کمک‌های آمریکا به آن قطع شود، قانع‌کننده بوده است؟

تا پنجشنبه شب، برنی سندرز سناتور ورمانت تنها ترقی‌خواه دیگر روی صحنه کنوانسیون ملی حزب دموکرات بود که به این موضوع توجه کرد که از نظر معترضان قابل قبول بود (با اینکه سندرز درخواستی برای توقف ارسال تسلیحات ارائه نداد). اوایل هفته گذشته الکساندر اوکاسیو کورتز، نماینده دموکرات ایالت نیویورک درباره هریس گفت که مدام برای آتش‌بس در غزه تلاش می‌کند تا گروگان‌ها را به خانه برگرداند. «که به سرعت حتی از سوی اعضای گروه خود تذکر گرفت. ایلهان عمر نماینده دموکرات ایالت مینه‌سوتا گفت، تلاش مدام برای آتش‌بس واقعاً وجود ندارد و آنها باید از خودشان خجالت بکشند»

نورمن سالومون، کنشگر مخالف جنگ و نویسنده تأکید می‌کند، هریس خط جنگی بایدن را دنبال می‌کند در حالی که بارها همدردی خود را با قربانیان جنگ غزه ابراز کرده است. ابراز همدردی هریس هنوز به مخالفت با ارسال تسلیحات به ارتش اسرائیل که همچنان جان غیرنظامیان فلسطینی را می‌گیرد، تبدیل نشده است.

به‌رغم تلاش‌ها، معترضان اصطکاک چندانی در هفته گذشته نداشتند. برای اثبات این موضوع باید به این واقعیت توجه کرد که آنها حتی نتوانستند یک سخنگوی فلسطینی-آمریکایی را روی صحنه بیاورند چون همانطور که واشنگتن‌پست گزارش داد: «بسیاری از رهبران دموکرات نگران بودند که چنین سخنرانی‌ای از تربیون می‌تواند اتحادی که در این کنوانسیون بنمایش گذاشته شده را تهدید کند.»

سیس پلنرتم کنوانسیون ملی حزب دموکرات است که تعهد آئین به اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. هریس و والز در جهت «امنیت اسرائیل، برتری نظامی کیفی و حق این کشور برای دفاع از خود» حرکت می‌کنند.

نشست مطبوعاتی که بیرون محل همایش در روز چهارشنبه صبح با ایلهان عمر و کوری بوش و ۲ نفر از سازمان پزشکان بدون مرز که وحشت در غزه را از نزدیک دیده‌اند، با جمعیتی پراکنده برگزار شد. به‌طور کلی نوعی فضای بی‌تفاوتی میان کنشگران ضدجنگ در خارج از ورزشگاه یونایتد سنتر دیده می‌شد.

تصادد دموکرات‌ها با حال و هوای موکلان انتخاباتی مردم بسیار آشکار بود. دموکرات‌ها در سالن کنوانسیون این هفته خوشحال و شاداب بودند. در سه‌شنبه شب در این همایش، فردی بود که این تصور را داشت که هریس هم‌اکنون در انتخابات پیروز شده است. آنها ممکن است ایده «آتش‌بس» را تشویق کنند و حتی از سیاست‌ها حمایت کنند اما خیلی سریع از این موضوع عبور می‌کنند و قطعاً حوصله شعار دادن در داخل یا خارج رانداشتند.

عکس: Gettyimages



روایت
روزنامه‌نگار



آمریکای قسرن ۲۱: هزموونی بی چون و چسرا یارویکرد متواضعانه‌تر

مطالعه دو کتاب به نویسندگی مشاوران کامالا هریس نشان دهنده کاهش دیدگاه‌های تهاجمی در رویکرد سیاست خارجی آمریکا است



مایکل هرش

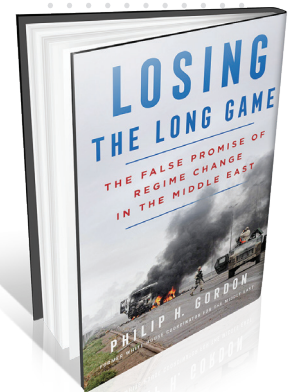
ستون‌نویس فارن پالیسی

ترجمه: یاسمن طاهریان - در سه سال و نیم گذشته، کامالا هریس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا دقیقاً پژواکی از رئیس خود، جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا بود که همان دیدگاه هزموونی جهانی را که تمام رؤسای جمهور آمریکا از جنگ جهانی دوم داشته‌اند، منعکس می‌کرد. چنانچه هریس در سخنرانی خود در سال ۲۰۲۳ با نقل یکی از جملات محبوب بایدن می‌گوید: «یک آمریکای قوی برای جهان ضروری است.»

اما اگر هریس در ماه نوامبر رئیس‌جمهور شود، به عقیده مشاوران ارشد او آمریکا ممکن است به جایگاه متواضع‌تری تنزل پیدا کند.

فیلیپ گوردن، مشاور امنیت ملی هریس و ریکا لیسنر، معاون مشاور امنیت ملی محورهای یک جهان بینی جدید را به‌تصویر کشیده‌اند که در آن واشنگتن صادقانه به زبانه‌روی‌های خود در گذشته اعتراف می‌کند و به‌وضوح جاه‌طلبی‌هایش را کاهش می‌دهد. یا همانطور که لیسنر سال ۲۰۲۰ در کتاب «یک جهان با فضای باز: آمریکا چگونه می‌تواند برنده رقابت نظم قرن ۲۱ باشد» به‌همراه یکی دیگر از مقامات دولت بایدن نوشته است: «آمریکا باید برتری استراتژیک و نظم جهانی لیبرال پس از جنگ سرد را که به‌طور فزاینده‌ای منسوخ شده، کنار بگذارد.»

لیسنر و نویسنده دیگر این کتاب، ماریا رپ‌هویر که هم‌اکنون مدیر شورای امنیت ملی بایدن در شرق آسیا و اقیانوسیه است، می‌نویسند آمریکا به‌جای اینکه بخواهد یک هزموونی بی‌چون و چرا باقی بماند، باید با جدیت نقش جهانی خود را کاهش دهد. رویکرد اصلی سیاست آمریکا به زمان وودرو ویلسون، فرانکلین دی روزولت و هری ترومن برمی‌گردد و حالا وقت آن است که واشنگتن از هدف «مسیحانه» تغییر جهان به شیوه خود صرف‌نظر کند و در عوض نقش بسیار محدودتری را برعهده بگیرد: صرفاً حفظ یک سیستم جهانی باز که آمریکا در آن می‌تواند پیشرفت کند.



فاجعه عراق نقاط آسیب‌پذیر ارتش آمریکا را روی زمین به‌بدترین شکل ممکن آشکار کرد و به روسیه، چین و دیگر کشورهای جهان آموزش داد که چگونه ابرقدرت حمله‌ناپذیر بر کشوری که زمانی ابرقدرت حمله‌ناپذیر تصور می‌شد، غلبه کنند و با آن بجنگند

۲ درگیری فاجعه‌بار در افغانستان (در دهه ۸۰ میلادی و پس از وقایع یازده سپتامبر) تا حمله فاجعه‌بار به عراق در سال ۲۰۰۳ و تلاش‌های گاه و بی‌گاه آمریکا در مصر، لیبی و سوریه پس از بهار عربی در سال ۲۰۱۱، روندی را کشف کرده است. او می‌نویسد: «با اینکه هر مورد متفاوت از دیگری بوده و روش‌های مورد استفاده مختلف بودند، تاریخچه تغییر رژیم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه تاریخچه روندهای تکراری است که در آن قانون‌گذاران چالش‌های سقوط یک رژیم را می‌دانستند، درباره تهدیدهای پیش‌روی آمریکا اغراق می‌کردند، از روایت‌های خوش‌بینانه تبعیدشدگان یا بازیگران محلی قدرتمند و منافع شخصی اندک استقبال می‌کردند، هول‌هولگی پیروزی خود را اعلام کردند، هرج و مرج اجتناب‌ناپذیر پس از سقوط رژیم را پیش‌بینی نمی‌کردند و در نهایت دیدند که هزینه‌های این رفتارها بر دوش‌شان افتاد و در برخی موارد به بیش از یک هزار میلیارد دلار و از دست رفتن جان هزاران آمریکایی در سال‌های متمادی و حتی دهه‌های پس از واقعه رسید.»

گوردون اشاره می‌کند که منتقدان، به‌ویژه باقی‌نومحافظه‌کاران در واشنگتن، معتقدند که در برخی موارد، تغییر رژیم به‌خوبی جواب داده است. این موضوع در مورد آلمان و ژاپن پس از جنگ صدق می‌کند. اما گوردون استدلال می‌کند که این موارد رخدادهایی منحصر به‌فرد هستند که فقط در خصوص دو کشور به‌شدت پیشرفته پس از یک جنگ جهانی ویرانگر صدق می‌کنند کشورهای توسعه‌نیافته.

اگر اثر جنگ سرد ۴۰ ساله کاهش پیدا نمی‌کرد، حتی تحولات موفقیت‌آمیز در آلمان و ژاپن به‌این کاملاً رخ نمی‌داد؛ چون صبر آمریکا همانطور که در بقیه مواقع دیدیم، خیلی سریع تمام می‌شود. خروج سریع‌تر آمریکا از اروپا و ژاپن می‌توانست ریشه تلاش‌ها برای تغییرات اساسی در برلین و توکیو را تضعیف کند.

با اینکه ارزیابی گوردون ناخوشایند و جامع است اما در واقع نیاز به تغییر را دست‌کم می‌گیرد. به این دلیل که در کل این تلاش‌های شکست‌خورده آمریکا برای ایجاد تغییر، به منسوخ شدن روزافزون نظم بین‌المللی لیبرال کنونی دامن زده است و این مسئله لیسنر و رپ‌هویر را نگران می‌کند.

تاریخی که گوردون بازگو می‌کند، تاریخی است که ادامه‌دار خواهد بود. امروز تهدید شماره یکی که دست آمریکا را در خاورمیانه بسته نگه می‌دارد همان جمهوری اسلامی ایران است که با مخالفت‌های خود با «شیطان بزرگ» آمریکایی که زاده کودتای سال ۱۹۵۳ بود و در سال ۲۰۰۳ با حمله آمریکا به عراق شدت گرفت، به‌قدرت رسید. در حقیقت، مطالعه‌ای از ارتش آمریکا در سال ۲۰۱۸ نشان داد که «به‌نظر می‌رسد یک ایران جسور و توسعه‌طلب تنها پیروز» جنگ جورج دبلیو بوش در عراق است؛ دقیقاً برعکس آن چیزی که بوش و نومحافظه‌کارانش می‌خواستند.

دور باطلی که ناشی از این انتخاب‌های نادرست سیاسی بود، مشروعیت آمریکا یا برتری آن را به‌عنوان ناظر جهانی تضعیف کرد. حمله غیرضروری با توجیه فریب‌کارانه برای جنگ عراق و تخلیه منابع و توجه آمریکا در نتیجه آن، زمینه را برای شکست واشنگتن در افغانستان فراهم کرد (که منجر شد بایدن در آگوست ۲۰۲۱ اعلام کند به «عملیات نظامی بزرگ برای بازسازی دیگر کشورها» پایان می‌دهد که البته نشان می‌دهد رئیس‌جمهور آمریکا در راستای توصیه گوردون عمل کرد). فاجعه عراق همچنین نقاط آسیب‌پذیر ارتش آمریکا را روی زمین به‌بدترین شکل ممکن آشکار کرد و به روسیه، چین و دیگر کشورهای جهان آموزش داد که چگونه بر کشوری که زمانی ابرقدرت حمله‌ناپذیر تصور می‌شد، غلبه کنند و با آن بجنگند. علاوه بر آن، ابروریزی‌ای که در عراق و افغانستان اتفاق افتاد، تصویری از عقب‌نشینی وحشت‌زده آمریکا را به‌نمایش گذاشت که احتمالاً ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه را برای حمله به اوکراین تشویق کرد. (پوتین همچنین برای توجیه حمله خود به اوکراین به حمله یگان‌های آمریکا به عراق استناد کرد.)

همانطور که دیوید کیلکان، کارشناس عملیات ضدشورش در کتاب‌اش «آزدهایان و مارها: چگونه بقیه جهان یاد گرفت با غرب مبارزه کند»، که در سال ۲۰۲۰ نیز منتشر شد، می‌نویسد، چالش فزاینده برای هزموونی آمریکا از سوی کشورهای مثل چین و روسیه به شکست‌های مکرر آمریکا مرتبط است که می‌خواهد پیروزی میدان جنگ را به موفقیت استراتژیک تبدیل کند یا آن موفقیت را به صلح بهتر ترجمه کند. «کیلکان می‌نویسد: «در ۲ دهه گذشته، ابرقدرتی که تک و تنهاست به‌خود اجازه داده تا در رشته‌های به‌ظاهر بی‌پایان از جنگ‌های مستمر و بی‌نتیجه گرفتار شود که انرژی خود را هدر داده در حالی که رقبایش شکوفا شده‌اند.»

بنابراین نظام بین‌المللی پس از جنگ، حداقل آنگونه که قبلاً تصور می‌شد، زمانی که پکن و مسکو اعلام کردند هزموونی آمریکا دیگر برای آنها قابل قبول نیست، از بین رفت. فراتر از آن، این شکست‌ها باعث شد تا شکاف‌های عمیقی در سیاست آمریکا ایجاد شود و لیسنر و رپ‌هویر را به این نتیجه برساند که رهبری سنتی آمریکا دیگر قابل دفاع نیست. این اشتباهات بزرگ سیاسی به بی‌اعتبار کردن نظام سیاسی در واشنگتن دامن زد و راه را برای دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا و نتوانزواگرایی «اول آمریکا» باز کرد.

لیسنر و رپ‌هویر می‌نویسند مطمئناً شکست‌های دیگر آمریکا نیز مشروعیت این کشور را به‌عنوان رهبر جهانی تضعیف کرده است، به‌ویژه بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ که ناشی از حرص و طمع وال استریت و تا‌کارآمدی نهادهای نظارتی واشنگتن بود. اما واضح است که بیش از هر گونه نقص اساسی در داخل خود گوردون در هر کدام از این موارد، از سال ۱۹۵۳ (مصدق) تا

لیسنر و رپ‌هویر می‌نویسند: «همانطور که دوران تک‌قطبی به‌پایان رسیده، هرگونه توهمی درباره توانایی آمریکا برای ایجاد نظم به‌صورت یک‌جانبه و جهانی طبق ترجیحات لیبرال خود نیز باید از بین برود. با اصرار بر نقش رهبری جهانی آمریکا اما حذف اتکا بر برتری که اساس عملیات لیبرال مسیحایی است، یک استراتژی فضای باز با جهان‌گرایی لیبرال پس از جنگ سرد، بازآزادگی به سبک جنگ سرد و گزینه سنتی کاهش هزینه‌ها شکل می‌گیرد.» این رویکرد جدید به‌معنای سازش با رژیم‌های اتوکرات و غیرلیبرال و همچنین کنار گذاشتن کمپین‌های فشرده ایدئولوژیکی یا استراتژی‌های بازآزادگی است که تماماً در جهت منافع عمل‌گرایانه بازنگه داشتن راه‌های تجارت و تقویت همکاری در مورد مسائل کلیدی از جمله تغییرات اقلیمی، پاندمی‌های احتمالی در آینده و قوانین هوش مصنوعی عمل می‌کند. به‌زبان ساده، لیسنر و رپ‌هویر استدلال می‌کنند که سیاست‌های بازآزادگی و هژمونیک باید با هدف بسیار ساده‌تر تضمین «مشترکات جهانی قابل دسترس» جایگزین شوند. آنها می‌نویسند، برای آمریکا به‌عنوان ابرقدرت اجتناب‌ناپذیر، یک وظیفه حیاتی باقی مانده و آن این است که آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند یک سیستم باز را تضمین کند.

فیلیپ گوردون هم احتمالاً با این موضوع موافق است؛ حداقل در مورد کنار گذاشتن دخالت ایدئولوژی دینی در سیاست خارجی آمریکا. کتاب گوردون، «باخت بازی مدید: وعده غلط تغییر رژیم در خاورمیانه» که در سال ۲۰۲۰ منتشر شد، تجزیه و تحلیل مفصل تلاش‌های مختلف و شکست‌خورده آمریکا در منطقه است که به ۷۰ سال پیش و به برنامه‌ریزی سازمان سیا برای کودتا علیه محمد مصدق، رئیس‌جمهور ایران، برمی‌گردد.

با اینکه گوردون بر افغانستان متمرکز شده که قاعدتاً در آسیای مرکزی است اما او در مداخلات آمریکا در مصر، عراق، ایران، لیبی و سوریه یک روند مشترک می‌بیند و آن اینکه تغییر رژیم هیچ‌وقت کارساز نبوده است. قانون‌گذاران آمریکایی مثل یک دیوانه که بارها و بارها یک کار را تکرار می‌کنند و فکر می‌کنند این بار می‌توانند نتیجه متفاوتی دریافت کنند، هیچ‌وقت نکات آموزنده درست را یاد نمی‌گیرند.

گوردون در هر کدام از این موارد، از سال ۱۹۵۳ (مصدق) تا